Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics

Reasonable Time in the Performance of Contractual Obligations in International Sales of Goods: An Analysis of the Case Law of CISG Contracting States

1. Iman Motififard: Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran
2. Masoud Shirani*: Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran. Email: dr.shirani2019@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Reza Soltani: Department of Law, Na.C., Islamic Azad University, Najafabad, Iran

ABSTRACT

The timing of contractual performance constitutes a fundamental element in achieving the economic objectives of international sales contracts, as delay may directly affect the parties' interests, transactional stability, and the availability of contractual remedies. The United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods frequently employs the flexible standard of "reasonable time" rather than prescribing fixed deadlines. However, the absence of an explicit definition or numerical benchmark has made its application dependent on the circumstances of each transaction and judicial assessment. Using a descriptive-analytical method and focusing on the case law of CISG Contracting States, this study examines the criteria applied by courts in determining reasonable time in the performance of contractual obligations. The findings indicate that reasonable time is not a fixed or uniform period, but rather a context-dependent standard shaped by multiple factors. The nature and perishability of the goods, shipment volume, technical complexity, visibility or latency of defects, practical possibility of examination, professional expertise of the parties, economic purpose of the contract, consequences of delay, possibility of cure or replacement, commercial usage, and the parties' conduct are among the principal factors influencing judicial assessment. The study further demonstrates that the periods for examining goods, notifying non-conformity, and declaring avoidance must be distinguished because each serves a different legal purpose and has a distinct starting point. Judicial practice also indicates that promptness should not automatically be equated with reasonable time; immediate action is required only where the characteristics of the goods or the nature of the breach make delay commercially unjustifiable. Overall, reasonable time under the CISG should be understood as an objective yet context-sensitive standard determined by assessing whether a party acted with the degree of diligence and speed reasonably expected from a commercial actor operating under comparable circumstances.

Keywords: *CISG, Reasonable Time, Contractual Performance, Examination of Goods, Non-Conformity, Avoidance of Contract, Case Law*

How to cite: Motififard, I., Shirani, M., & Soltani, R. (2027). Reasonable Time in the Performance of Contractual Obligations in International Sales of Goods: An Analysis of the Case Law of CISG Contracting States. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, *9*(4), 1-19.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 27 April 2026
Revise Date: 15 September 2026
Accept Date: 23 September 2026
Initial Publish Date: 04 November 2026
Final Publish Date: 23 October 2027

پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست

زمان معقول در اجرای تعهدات قراردادی در بیع بین‌المللی کالا از منظر رویه قضایی کشورهای عضو کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا

۱. ایمان مطیفی فرد: گروه حقوق، واحد نجف، آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران
۲. مسعود شیرانی*: گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران. پست الکترونیک: dr.shirani2019@iau.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. رضا سلطانی: گروه حقوق، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران

چکیده

زمان اجرای تعهدات یکی از عناصر اساسی در تحقق هدف اقتصادی قراردادهای بیع بین‌المللی کالا است و تأخیر در انجام تعهد می‌تواند بر منافع طرفین، ثبات معاملات و امکان استفاده از ضمانت‌اجراهای قراردادی تأثیر مستقیم بگذارد. کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا در موارد متعددی به جای تعیین مهلت‌های ثابت، از معیار انعطاف‌پذیر «زمان معقول» استفاده کرده است. با این حال، فقدان تعریف صریح و معیار عددی مشخص برای این مفهوم، موجب شده است تشخیص آن در عمل به شرایط هر معامله و ارزیابی محاکم وابسته باشد. پژوهش حاضر با روش توصیفی ـ تحلیلی و با تمرکز بر رویه قضایی کشورهای عضو کنوانسیون، معیارهای مورد استفاده در تعیین زمان معقول را بررسی می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که زمان معقول مفهومی ثابت و یکسان نیست و مدت آن بر اساس مجموعه‌ای از عوامل تعیین می‌شود. ماهیت و فسادپذیری کالا، حجم محموله، پیچیدگی فنی، آشکار یا پنهان بودن عیب، امکان عملی بازرسی، تخصص حرفه‌ای طرفین، هدف اقتصادی قرارداد، آثار تأخیر، امکان تعمیر یا جایگزینی کالا، عرف تجاری و رفتار طرفین از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر این ارزیابی هستند. همچنین، میان زمان بازرسی کالا، زمان اعلام عدم مطابقت و زمان اعلام فسخ باید تفکیک قائل شد؛ زیرا هر یک دارای مبدأ، هدف و کارکرد حقوقی متفاوتی است. بررسی آرا نشان می‌دهد که فوریت را نمی‌توان معادل زمان معقول دانست، بلکه اقدام فوری تنها در شرایطی که ماهیت کالا یا وضعیت نقض چنین اقتضایی داشته باشد ضروری است. در مجموع، زمان معقول در کنوانسیون را باید استانداردی عینی اما زمینه‌محور دانست که از طریق ارزیابی رفتار مورد انتظار از یک تاجر متعارف در اوضاع‌واحوال مشابه تعیین می‌شود.

واژگان کلیدی: *کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، زمان معقول، اجرای تعهدات قراردادی، بازرسی کالا، عدم مطابقت کالا، فسخ قرارداد، رویه قضایی*

نحوه استناددهی: مطیفی فرد، ایمان.، شیرانی، مسعود.، و سلطانی، رضا. (۱۴۰۶). زمان معقول در اجرای تعهدات قراردادی در بیع بین‌المللی کالا از منظر رویه قضایی کشورهای عضو کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا. *پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست*، ۹(۴)، ۱۹-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۷ اردیبهشت ۱۴۰۵
تاریخ بازنگری: ۲۴ شهریور ۱۴۰۵
تاریخ پذیرش: ۱ مهر ۱۴۰۵
تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ آبان ۱۴۰۵
تاریخ چاپ نهایی: ۱ آبان ۱۴۰۶

مقدمه

قرارداد بیع بین‌المللی کالا، همانند هر قرارداد معاوضی دیگر، مجموعه‌ای از تعهدات متقابل را برای طرفین ایجاد می‌کند که اجرای صحیح و به‌موقع آن‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در تحقق هدف اقتصادی قرارداد دارد. فروشنده مکلف است کالا و اسناد مربوط را در زمان و مکان مقرر تسلیم کند و در صورت اقتضای قرارداد، مالکیت آن را نیز به خریدار انتقال دهد، در حالی که خریدار موظف به پرداخت ثمن، تحویل گرفتن کالا و انجام اقداماتی است که اجرای تعهدات فروشنده را امکان‌پذیر می‌سازد. در حقوق قراردادها، زمان اجرای تعهد صرفاً یک عنصر فرعی نیست، بلکه در بسیاری از موارد بخشی از محتوای تعهد و تعیین‌کننده ارزش اقتصادی آن است. در معاملات تجاری بین‌المللی، این اهمیت مضاعف می‌شود؛ زیرا فاصله جغرافیایی طرفین، حمل‌ونقل بین‌المللی، تغییرات سریع بازار، وابستگی تولید به دریافت به‌موقع مواد اولیه، امکان فساد کالا، نوسان قیمت‌ها و پیوند چند قرارداد به یکدیگر سبب می‌شود تأخیر حتی کوتاه‌مدت نیز گاه آثار اقتصادی قابل ملاحظه‌ای ایجاد کند. از منظر نظریه عمومی تعهدات نیز اجرای تعهد هنگامی کامل و منطبق با قرارداد تلقی می‌شود که علاوه بر موضوع و محل، در زمان مقتضی انجام گیرد و تأخیر در اجرا می‌تواند بسته به اوضاع‌واحوال، موجب مسئولیت قراردادی یا ایجاد حق توسل به ضمانت‌اجراهای پیش‌بینی‌شده برای متعهدله شود (Safaei, 2023). در همین چارچوب، زمان اجرای تعهد باید با مفاد قرارداد، عرف معاملاتی و ماهیت تعهد تفسیر شود و نمی‌توان همواره یک معیار ثابت و مجرد را بر تمامی روابط قراردادی حاکم دانست (Shahidi, 2023).

کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا ۱۹۸۰ وین با هدف ایجاد قواعد متحدالشکل برای مهم‌ترین نوع معاملات تجاری فرامرزی تدوین شده و در عین ارائه قواعد نسبتاً دقیق درباره تعهدات فروشنده و خریدار، در موارد متعدد از مفاهیم انعطاف‌پذیر استفاده کرده است. یکی از مهم‌ترین این مفاهیم، معیار «معقولیت» است که در بخش‌های مختلف کنوانسیون ظهور یافته و گاه مستقیماً با عبارت «زمان معقول» و گاه از طریق عباراتی که بر توجه به اوضاع‌واحوال و امکان عملی اقدام دلالت دارند بیان شده است. استفاده از چنین مفاهیمی را می‌توان ناشی از ماهیت بین‌المللی کنوانسیون دانست؛ زیرا تعیین مهلت‌های عددی و غیرقابل انعطاف برای تمامی معاملات، بدون توجه به ماهیت کالا، شیوه حمل، نوع صنعت، عرف تجاری و موقعیت طرفین، با هدف یکسان‌سازی حقوق تجارت بین‌الملل سازگار نبود. از این رو، معقولیت در کنوانسیون نه یک استثنا، بلکه یکی از ابزارهای مهم انعطاف‌پذیری قواعد آن است. بررسی رویه شکل‌گرفته پیرامون کنوانسیون نیز نشان می‌دهد که دادگاه‌ها در تفسیر بسیاری از مقررات، از معیارهای عملی، تجاری و زمینه‌محور استفاده کرده‌اند و تلاش داشته‌اند به جای تحمیل مفاهیم صرفاً داخلی، معنایی متناسب با ماهیت بین‌المللی و اهداف متحدالشکل کنوانسیون ارائه کنند (DiMatteo, 2004). همین ویژگی، یکی از دلایل اهمیت ویژه رویه قضایی در تبیین مفاهیم باز و انعطاف‌پذیر CISG است.

مفهوم زمان معقول از این حیث اهمیت دارد که کنوانسیون در برخی موارد به جای تعیین تاریخ یا دوره‌ای ثابت، زمان انجام یک عمل یا تعهد را به ارزیابی قضایی واگذار می‌کند. این وضعیت در موضوعاتی چون تحویل کالا، بازرسی آن، اعلام عدم مطابقت، درخواست برخی ضمانت‌اجراها و اعلام فسخ قرارداد دیده می‌شود. در چنین مواردی، پرسش اصلی این نیست که چند روز یا چند هفته از وقوع یک واقعه گذشته است، بلکه این است که آیا در اوضاع‌واحوال خاص پرونده، طرف قرارداد با سرعتی متناسب با ماهیت تعهد، نوع کالا، امکانات عملی و مقتضیات تجارت بین‌المللی اقدام کرده است یا خیر. بر همین مبنا، معقولیت زمانی را باید یک استاندارد ارزیابی دانست و نه یک قاعده عددی. در نظریه عمومی قراردادها نیز هرگاه زمان دقیق اجرا تعیین نشده باشد، تعیین موعد باید بر پایه اراده طرفین، اوضاع‌واحوال معامله و انتظارات متعارف طرفین صورت گیرد (Safai & Emami, 2024). همچنین در تحلیل تعهدات قراردادی، شرایط پیرامونی قرارداد و هدف

اقتصادی آن در تعیین کیفیت و زمان اجرای تعهد نقش اساسی دارند و نمی‌توان متعهد را صرفاً با یک شاخص صوری مورد ارزیابی قرار داد (Norouzi, 2023).

با وجود این انعطاف، استفاده از معیار زمان معقول با دشواری مهمی همراه است. کنوانسیون تعریف جامعی از «معقول» ارائه نکرده و معیارهای تفصیلی سنجش آن را نیز احصا ننموده است. بنابراین ممکن است دادگاه‌های کشورهای مختلف با توجه به سنت حقوقی داخلی خود، برداشت‌های متفاوتی از این مفهوم داشته باشند. چنین وضعی در ظاهر با هدف وحدت حقوقی کنوانسیون در تعارض قرار می‌گیرد، زیرا اگر هر دادگاه مفهوم زمان معقول را صرفاً مطابق حقوق داخلی خود تفسیر کند، نتیجه چیزی جز بازتولید همان تفاوت‌هایی نخواهد بود که کنوانسیون برای کاهش آن‌ها تدوین شده است. از این رو، تحلیل رویه قضایی کشورهای عضو اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. مطالعه آرای موجود نشان می‌دهد که اگرچه مدت‌های پذیرفته‌شده توسط دادگاه‌ها بسیار متفاوت‌اند، این تفاوت لزوماً به معنای فقدان معیار مشترک نیست. در بسیاری از موارد، تفاوت نتیجه از تفاوت شرایط پرونده ناشی می‌شود. مثلاً در کالای سریع‌الفساد، تأخیر چندروزه ممکن است غیرمعقول باشد، در حالی که درباره ماشین‌آلات پیچیده یا عیبی که فقط در جریان استفاده طولانی آشکار می‌شود، پذیرش مدت بسیار بیشتری قابل توجیه است. در همین راستا، در ادبیات حقوقی CISG نیز تأکید شده است که معقولیت باید با توجه به شرایط عملی و واقعی معامله تفسیر شود و نه بر مبنای یک فرض انتزاعی و ثابت (Quinn, 2004).

از سوی دیگر، بررسی زمان معقول در اجرای تعهدات قراردادی نمی‌تواند بدون توجه به پیوند آن با اصل لزوم قرارداد و ضرورت حفظ ثبات معاملات انجام گیرد. قرارداد، پس از انعقاد صحیح، برای طرفین الزام‌آور است و هر طرف باید اقدامات لازم برای اجرای آن را با حسن‌نیت تجاری و در محدوده انتظارات ناشی از توافق انجام دهد. در حقوق تعهدات، اصل بر اجرای قرارداد است و ضمانت‌اجراهایی مانند فسخ باید در جایگاه ابزارهایی برای مقابله با نقض مؤثر قرارداد تحلیل شوند، نه وسیله‌ای برای خروج آسان از رابطه قراردادی (Shahidi, 2024). همین رویکرد در برخی آرای مرتبط با CISG نیز مشاهده می‌شود؛ به نحوی که دادگاه‌ها در تشخیص معقول بودن زمان اعلام فسخ، به تلاش خریدار برای حفظ قرارداد، امکان تعمیر یا ادامه استفاده از کالا و ضرورت حفظ فعالیت تجاری توجه کرده‌اند. از این منظر، زمان معقول میان دو ضرورت قرار دارد: از یک سو، نباید آن‌قدر کوتاه تفسیر شود که امکان ارزیابی واقعی وضعیت و حفظ قرارداد از طرف زیان‌دیده سلب شود؛ از سوی دیگر، نباید آن‌قدر طولانی باشد که طرف مقابل برای مدت نامحدود در وضعیت عدم قطعیت باقی بماند.

هدف پژوهش حاضر، تبیین مفهوم و کارکرد زمان معقول در اجرای تعهدات قراردادی در بیع بین‌المللی کالا و استخراج معیارهایی است که محاکم کشورهای عضو کنوانسیون در تعیین این مفهوم به کار گرفته‌اند. مسئله اصلی آن است که آیا می‌توان از میان آرای متنوع صادرشده در نظام‌های حقوقی مختلف، معیارهایی نسبتاً مشترک برای تشخیص زمان معقول استخراج کرد یا خیر. در این راستا، تمرکز تحقیق بر آن دسته از مقررات کنوانسیون است که هم ارتباط مستقیم با اجرای قرارداد دارند و هم درخصوص آن‌ها رویه قضایی قابل تحلیل شکل گرفته است. بنابراین موضوعاتی که صرفاً در متن کنوانسیون از زمان معقول سخن گفته‌اند ولی آرای قضایی مؤثری پیرامون آن‌ها وجود ندارد، تنها در حد لازم بررسی می‌شوند. روش تحقیق توصیفی ـ تحلیلی است و با استفاده از تحلیل مقررات کنوانسیون، دیدگاه‌های حقوقی و آرای قضایی کشورهای عضو، تلاش می‌شود ارتباط میان مدت زمانی پذیرفته‌شده در هر پرونده و عوامل مؤثر بر آن روشن گردد. فرض اساسی این پژوهش آن است که زمان معقول در CISG نه دارای مدت از پیش تعیین‌شده است و نه می‌توان آن را با یک قاعده عمومی مانند «فوریت» یا «یک

ماه» تعریف کرد؛ بلکه نتیجه ارزیابی مجموعه‌ای از عوامل وابسته به کالا، نوع تعهد، ماهیت نقض، رفتار طرفین و شرایط تجارت مورد نظر است.

مبانی حقوقی و معیارهای کلی تعیین زمان معقول در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا

در بررسی جایگاه زمان معقول در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا، نخست باید میان «زمان مقرر در قرارداد» و «زمان تعیین‌شده بر مبنای معیار معقولیت» تفکیک کرد. اصل نخست در اجرای تعهدات، احترام به توافق طرفین است. اگر طرفین تاریخ یا دوره مشخصی برای اجرای تعهد تعیین کرده باشند، همان توافق مبنای ارزیابی قرار می‌گیرد و تنها در مواردی که قرارداد ساکت، مبهم یا ناقص باشد، قواعد تکمیلی کنوانسیون وارد عمل می‌شوند. این رویکرد با مبانی عمومی حقوق قراردادها نیز سازگار است؛ زیرا مفاد توافق نخستین منبع تعیین تعهدات طرفین محسوب می‌شود و قواعد قانونی در بسیاری از موارد نقش تکمیلی دارند (Safai & Emami, 2024). بنابراین مفهوم زمان معقول را نباید جایگزین اراده قراردادی دانست، بلکه باید آن را معیاری برای پر کردن خلأ زمانی قرارداد یا تنظیم برخی اقدامات پس از وقوع نقض تلقی کرد. این تفاوت از لحاظ عملی مهم است؛ زیرا دادگاه نمی‌تواند صرفاً به این دلیل که موعد مورد توافق را از نظر تجاری نامناسب می‌داند، آن را کنار بگذارد و موعد دیگری را بر اساس تشخیص خود جایگزین سازد.

معقولیت در کنوانسیون کارکردی فراتر از تعیین زمان دارد. این مفهوم در موارد مختلف برای تعیین رفتار، هزینه، اقدامات احتیاطی و شیوه واکنش طرفین به کار می‌رود و همین امر نشان می‌دهد که معقولیت یک استاندارد بنیادی در نظام CISG است. از دیدگاه برخی تحلیل‌های حقوقی، استفاده مکرر از استانداردهای باز مانند reasonable، reasonable time و reasonable manner سبب شده است کنوانسیون بتواند در محیط‌های تجاری مختلف انعطاف‌پذیر باقی بماند (DiMatteo, 2004). در همین راستا، معقولیت نه بر اساس وضعیت ذهنی واقعی یک طرف، بلکه با توجه به رفتار مورد انتظار از یک شخص متعارف در موقعیت مشابه سنجیده می‌شود. این ویژگی، معیار را تا حدی عینی می‌سازد، هرچند داده‌هایی که در ارزیابی آن مورد استفاده قرار می‌گیرند به شدت وابسته به شرایط خاص معامله‌اند. به بیان دیگر، استاندارد معقولیت عینی است اما داده‌های اعمال آن موردی‌اند.

یکی از دشواری‌های مهم در این زمینه، تفاوت میان «زمان معقول» و «فوریت» است. برخی آرای قضایی، به‌ویژه در موضوع اعلام عدم مطابقت، از واژگانی استفاده کرده‌اند که بر اقدام فوری یا بدون تأخیر دلالت دارند. با این حال، نمی‌توان از این آرا نتیجه گرفت که زمان معقول همواره مساوی اقدام آنی است. فوریت فقط در مواردی منطقی است که ماهیت کالا یا وضعیت نقض، اقدام سریع را اقتضا کند. کالای فسادپذیر نمونه بارز چنین وضعی است. در مقابل، درباره کالایی که برای کشف عیب آن نیاز به نصب، آزمایش، استفاده صنعتی یا بررسی تخصصی وجود دارد، انتظار اعلام فوری ممکن است با واقعیت تجاری ناسازگار باشد. در آثار حقوقی مربوط به تعهدات نیز زمان مناسب برای اجرا یا واکنش باید با نوع تعهد و امکان عملی انجام آن تطبیق داشته باشد و نمی‌توان از متعهد انجام عملی را در زمانی انتظار داشت که عرفاً و عملاً مقدور نیست (Katouzian, 2025). بنابراین فوریت را باید یکی از نتایج ممکن اعمال معیار معقولیت دانست و نه تعریف خود آن.

از سوی دیگر، در تعیین زمان معقول باید میان عوامل مرتبط با کالا و عوامل مرتبط با رفتار طرفین تفکیک نسبی قائل شد. ماهیت کالا معمولاً نخستین عامل مورد توجه دادگاه‌هاست. فسادپذیری، ارزش اقتصادی، حجم، پیچیدگی فنی، شیوه بسته‌بندی، امکان نمونه‌برداری و آشکار یا پنهان بودن نقص می‌تواند مدت لازم برای بازرسی یا اعلام عدم مطابقت را تغییر دهد. در مورد کالاهایی که به سرعت فاسد می‌شوند، حتی چند روز ممکن است مدت زیادی محسوب شود، زیرا پس از آن تشخیص منشأ نقص یا تعیین وضعیت کالا در زمان تحویل دشوار می‌شود.

در مقابل، در محصولات صنعتی پیچیده که نقص فقط پس از نصب یا استفاده آشکار می‌شود، پذیرش دوره طولانی‌تر قابل توجیه است. این منطق با تحلیل عمومی تعهدات نیز هماهنگ است، زیرا ویژگی موضوع تعهد و قابلیت اجرای آن در تعیین الزامات متعهد مؤثر است (Saeidi & Mostafavi, 2023). در معاملات خاص، حتی نوع مال و امکان جایگزینی یا ارزیابی آن می‌تواند بر نحوه اجرای تعهدات و ارزیابی آثار نقض اثر بگذارد.

عامل مهم دیگر، تخصص و موقعیت حرفه‌ای طرفین است. در بیع بین‌المللی کالا غالباً هر دو طرف تاجر حرفه‌ای‌اند و انتظار می‌رود نسبت به استانداردهای حوزه فعالیت خود آگاهی داشته باشند. بنابراین رفتاری که ممکن است برای یک مصرف‌کننده غیرحرفه‌ای قابل قبول باشد، لزوماً برای یک شرکت تخصصی فعال در بازار بین‌المللی معقول محسوب نمی‌شود. در برخی پرونده‌ها، دادگاه‌ها به این نکته توجه کرده‌اند که خریدار خود تولیدکننده، توزیع‌کننده یا متخصص همان نوع کالا بوده است و در نتیجه باید نقص یا آثار آن را با سرعت بیشتری تشخیص می‌داده است. چنین رویکردی با مفهوم تعهدات حرفه‌ای نیز هماهنگ است؛ زیرا سطح مهارت و آگاهی مورد انتظار از اشخاص حرفه‌ای بالاتر است و نحوه ارزیابی اجرای تعهدات آن‌ها با موقعیت تخصصی‌شان ارتباط دارد (Rasekh, 2023). همین امر در تشخیص زمان مناسب برای بازرسی، اعتراض، درخواست جایگزینی یا فسخ نیز اثر می‌گذارد.

در کنار ویژگی کالا و طرفین، آثار تأخیر نیز یکی از مهم‌ترین عناصر ارزیابی است. ممکن است یک تأخیر چند هفته‌ای در معامله‌ای فاقد حساسیت زمانی، لطمه مهمی ایجاد نکند، اما همان میزان تأخیر در قراردادی که کالا برای خط تولید یا اجرای قرارداد بعدی لازم است، نتیجه‌ای کاملاً متفاوت داشته باشد. برخی آرای مورد بررسی نشان داده‌اند که دادگاه‌ها در ارزیابی تأخیر در تحویل یا نصب، به اثر آن بر فرایند تولید خریدار توجه کرده‌اند. این رویکرد نشان می‌دهد که معقولیت زمانی تنها با شمارش روزها تعیین نمی‌شود، بلکه باید پیامد عملی گذشت زمان نیز بررسی گردد. در نظریه تعهدات، نیز رابطه سببیت میان تأخیر و زیان و همچنین اهمیت موعد در ساختار اقتصادی قرارداد، در تعیین آثار تخلف زمانی نقش دارد (Shahidi, 2023). از همین رو، ممکن است مدت معینی در یک قرارداد بی‌اهمیت و در قرارداد دیگری اساسی باشد.

عرف تجاری و استانداردهای حرفه‌ای نیز می‌توانند در تبیین زمان معقول مؤثر باشند. تجارت بین‌المللی در بسیاری از حوزه‌ها دارای روش‌ها و سرعت‌های شناخته‌شده‌ای است که تجار با آن‌ها آشنایی دارند. در پرونده‌هایی که زمان دقیق قرارداد مشخص نیست، دادگاه می‌تواند بررسی کند که اشخاص حرفه‌ای در حوزه مربوط معمولاً ظرف چه مدتی اقدام می‌کنند. این امر البته نباید به اعمال مکانیکی عرف داخلی یک کشور منتهی شود، بلکه عرف باید با معامله و حوزه تجاری طرفین ارتباط داشته باشد. یکی از اهداف اساسی CISG نیز جلوگیری از سلطه بی‌ضابطه مفاهیم حقوق داخلی بر تفسیر مقررات بین‌المللی آن است (Quinn, 2004). بر همین اساس، استانداردهای حرفه‌ای هنگامی اهمیت می‌یابند که نمایانگر انتظار قابل پیش‌بینی و مشترک تجار باشند.

رفتار طرفین پیش و پس از وقوع نقض نیز در بسیاری از پرونده‌ها دارای اهمیت است. اگر خریدار بلافاصله پس از مشاهده مشکل با فروشنده مکاتبه کند، برای تعمیر یا اصلاح کالا مذاکره نماید یا امکان ادامه قرارداد را بررسی کند، چنین رفتاری با وضعیتی که برای مدت طولانی سکوت کرده و تنها پس از مطالبه ثمن به عدم مطابقت استناد می‌کند یکسان نیست. همین نکته در اعلام فسخ نیز قابل مشاهده است. گاهی تأخیر در فسخ ناشی از بی‌تفاوتی نیست، بلکه نتیجه تلاش مشروع برای حفظ قرارداد و جلوگیری از زیان بیشتر است. در حقوق قراردادها،

رفتار بعدی طرفین می‌تواند در تفسیر تعهدات و تشخیص نحوه اجرای آن‌ها نقش داشته باشد (Norouzi, 2023). در نتیجه، دادگاه باید علت تأخیر را نیز بررسی کند و میان تأخیر موجه و تأخیر فاقد توجیه تمایز بگذارد.

در نهایت، رابطه معیار زمان معقول با حقوق داخلی کشور محل رسیدگی از مسائل حساس است. هرچند دادگاه ملی ممکن است به قواعد داخلی خود آشنا باشد، تفسیر CISG باید با ماهیت بین‌المللی آن سازگار باشد. پذیرش مستقیم مهلت‌های داخلی به عنوان تعریف زمان معقول می‌تواند وحدت کنوانسیون را تضعیف کند. در عین حال، مقررات داخلی گاه می‌توانند به عنوان یکی از عوامل زمینه‌ای مورد توجه قرار گیرند، به شرط آنکه جایگزین مفهوم مستقل کنوانسیون نشوند. مطالعه رویه قضایی نشان می‌دهد که محاکم در برخی موارد از مهلت‌های داخلی برای تنظیم آثار دعوا استفاده کرده‌اند، اما در عین حال کوشیده‌اند حقوق ناشی از کنوانسیون را محدود نکنند. بنابراین استقلال تفسیر CISG به معنای قطع کامل ارتباط با محیط حقوقی ملی نیست، بلکه مستلزم آن است که مفهوم معقولیت از منطق و اهداف خود کنوانسیون استخراج شود. در مجموع، می‌توان گفت زمان معقول مفهومی چندعاملی است که در آن ماهیت کالا، قابلیت اقدام، تخصص طرفین، آثار تأخیر، عرف تجاری، رفتار طرفین و هدف اقتصادی قرارداد به طور هم‌زمان یا ترکیبی نقش ایفا می‌کنند.

زمان معقول در تعیین مشخصات، تحویل و بازرسی کالا

یکی از نخستین زمینه‌هایی که مسئله زمان معقول در مرحله اجرای قرارداد مطرح می‌شود، تعیین مشخصات کالا بر اساس ماده ۶۵ کنوانسیون است. در برخی قراردادها، طرفین اصل معامله و نوع کلی کالا را مشخص می‌کنند اما انتخاب ویژگی‌هایی مانند شکل، اندازه، ابعاد یا سایر مشخصات فنی را به خریدار واگذار می‌نمایند. در این وضعیت، خریدار باید در موعد مورد توافق یا در صورت فقدان موعد، در زمان معقول پس از درخواست فروشنده مشخصات لازم را تعیین کند. اگر خریدار از این اقدام خودداری نماید، فروشنده می‌تواند با توجه به نیازهایی که از خریدار می‌دانسته یا باید می‌دانسته، خود مشخصات کالا را تعیین کند. فلسفه ماده ۶۵ آن است که قصور خریدار در ارائه اطلاعات تکمیلی نباید اجرای قرارداد را برای مدت نامحدود متوقف سازد و فروشنده را در وضعیت بلاتکلیف قرار دهد (Amissah, 1997). در عین حال، اختیار فروشنده نیز مطلق نیست و باید متناسب با اطلاعات موجود درباره نیازهای خریدار اعمال شود.

معقولیت زمانی در این ماده در دو موقعیت متفاوت مطرح می‌شود. نخست، زمانی که خریدار پس از درخواست فروشنده باید مشخصات را ارائه دهد و دوم، زمانی که فروشنده خود مشخصات را تعیین کرده و باید به خریدار فرصتی معقول برای ارائه مشخصات متفاوت بدهد. این دو مهلت از لحاظ کارکرد یکسان نیستند. در حالت نخست، هدف جلوگیری از تأخیر در اجرای قرارداد است و در نتیجه سرعت عمل اهمیت بیشتری دارد. در حالت دوم، هدف حفظ امکان مشارکت خریدار در تعیین نهایی ویژگی‌های کالاست و بنابراین کافی بودن فرصت برای بررسی و واکنش اهمیت پیدا می‌کند. تحلیل ماده ۶۵ در ادبیات CISG نیز نشان می‌دهد که معقولیت مهلت باید با مرحله اجرای قرارداد و میزان نزدیکی زمان تحویل مرتبط باشد (Charters, 2004). هرچه موعد اجرای اصلی نزدیک‌تر باشد، امکان پذیرش مهلت طولانی برای خریدار کمتر خواهد بود، زیرا چنین تأخیری می‌تواند برنامه تولید یا تأمین فروشنده را مختل کند.

با وجود اهمیت نظری ماده ۶۵، رویه قضایی موجود درباره مدت دقیق زمان معقول در این حوزه بسیار محدود است. از این رو، نمی‌توان از آرای قضایی یک معیار عددی یا الگوی منسجم استخراج کرد. در تحلیل دکترین، بر این نکته تأکید شده است که شرایط هر پرونده، محل طرفین، نحوه ارتباط آنان، پیچیدگی مشخصات مورد نیاز و زمانی که تا موعد اجرای قرارداد باقی مانده است می‌تواند در تعیین مدت مؤثر باشد (Enderlein & Maskow, 1992). همچنین فروشنده نمی‌تواند از اختیار خود برای تعیین مشخصات به گونه‌ای استفاده کند که

خریدار عملاً از امکان اعتراض محروم شود. معقولیت در این بخش، از یک سو مانع تعلل خریدار و از سوی دیگر مانع تحمیل یک تصمیم شتاب‌زده از سوی فروشنده است. در نتیجه، کارکرد این مفهوم ایجاد تعادل میان ضرورت استمرار اجرای قرارداد و حفظ حق مشارکت خریدار در تعیین کالای مورد نظر است.

زمینه مهم‌تر زمان معقول، تحویل کالا بر اساس ماده ۳۳ کنوانسیون است. اگر قرارداد تاریخ مشخصی برای تحویل تعیین نکرده باشد و نتوان زمان تحویل را از مفاد قرارداد استخراج کرد، فروشنده باید کالا را در یک زمان معقول پس از انعقاد قرارداد تحویل دهد. این قاعده از لحاظ عملی اهمیت زیادی دارد، زیرا تحویل نقطه مرکزی بسیاری از آثار قرارداد بیع است. انتقال ریسک، امکان بازرسی، آغاز استفاده از کالا و گاه سررسید برخی پرداخت‌ها با تحویل مرتبط است. در نظریه عمومی قراردادها نیز تعهد به تسلیم باید در زمانی انجام شود که با اراده طرفین و طبیعت قرارداد سازگار باشد و تأخیر در تسلیم می‌تواند اجرای مطلوب قرارداد را منتفی کند (Safai & Emami, 2024). در بیع بین‌المللی، به دلیل تفاوت فاصله‌ها و شیوه‌های حمل، تعیین یک مدت ثابت برای همه قراردادها امکان‌پذیر نیست.

رویه قضایی ماده ۳۳ به روشنی نشان می‌دهد که دادگاه‌ها مدت معقول را با توجه به شرایط عینی قرارداد تعیین کرده‌اند. در یکی از پرونده‌های مطرح‌شده در روسیه، مهلت چهارده‌روزه برای آغاز یا انجام بخشی از تعهدات مرتبط با تجهیزات فنی در شرایط خاص پرونده معقول تلقی شد. اهمیت این رأی در عدد چهارده روز نیست، بلکه در این نکته است که دادگاه مدت را با ساختار قرارداد و اقدامات مقدماتی لازم مرتبط دانست. در پرونده مربوط به پوشاک گلف ایتالیایی نیز دادگاه به این نتیجه رسید که در شرایطی که تأخیر ادعایی زیان قابل توجهی ایجاد نکرده بود، نمی‌توان به آسانی نقض ماده ۳۳ را احراز کرد. این رویکرد نشان می‌دهد که آثار واقعی تأخیر می‌تواند یکی از معیارهای سنجش باشد. در مقابل، در پرونده‌ای در بارسلونا که فروشنده آلمانی متعهد به تحویل و نصب کالا برای استفاده در فرایند تولید خریدار بود، تأخیر چهار تا هشت هفته‌ای پس از چند فرصت اضافی، با توجه به لطمه واردشده به فعالیت تولیدی خریدار، اهمیت بسیار بیشتری یافت. بنابراین طول مدت تأخیر باید در ارتباط با هدف قرارداد سنجیده شود.

این نتیجه با مبانی تعهدات قراردادی نیز هماهنگ است. موعد اجرای تعهد هنگامی اهمیت بیشتری دارد که طرفین یا دست‌کم متعهد از وابستگی اقتصادی متعهدله به اجرای به‌موقع آگاه باشند. اگر فروشنده بداند کالای مورد معامله برای خط تولید یا اجرای قرارداد بعدی خریدار ضروری است، تأخیری که در شرایط معمول قابل تحمل بود ممکن است در این وضعیت نامعقول تلقی شود. در حقوق تعهدات، اهمیت زمان را باید در پرتو هدف اقتصادی تعهد تحلیل کرد و تأخیر هنگامی شدیدتر ارزیابی می‌شود که منفعت اصلی متعهدله را مخدوش سازد (Shahidi, 2023). از این منظر، معقولیت زمان تحویل باید با قابلیت پیش‌بینی آثار تأخیر نیز مرتبط باشد.

پرونده مربوط به نهالستان‌های هلندی و ایتالیایی نیز نشان‌دهنده اهمیت رفتار و توافق طرفین است. در آن پرونده، استدلال شد که فصل تحویل در تعیین مناسب بودن زمان اهمیت دارد، اما دادگاه دلیلی نیافت که طرفین در روابط خود چنین تمایزی را مبنا قرار داده باشند. این رأی از آن جهت مهم است که نشان می‌دهد دادگاه نمی‌تواند هر عامل اقتصادی را صرفاً به دلیل منطقی بودن آن به قرارداد تحمیل کند. عامل مورد نظر باید با معامله خاص نیز ارتباط داشته باشد. بنابراین فصلی بودن، عرف صنعت، حساسیت زمانی یا هر عامل مشابه تنها زمانی در ارزیابی وزن می‌یابد که از نوع کالا، نوع فعالیت یا رفتار طرفین بتوان ارتباط آن با قرارداد را استنباط کرد.

مرحله دیگری که مفهوم زمان معقول در آن اهمیت اساسی دارد، بازرسی کالا بر اساس ماده ۳۸ است. این ماده از خریدار می‌خواهد کالا را در کوتاه‌ترین مدت عملی با توجه به اوضاع‌واحوال بازرسی کند یا ترتیبی برای بازرسی آن فراهم سازد. اگرچه عبارت «زمان معقول» به

صورت لفظی در متن ماده نیامده است، ساختار ماده کاملاً بر همان منطق استوار است. «کوتاه‌ترین مدت عملی» مفهومی نسبی است؛ زیرا آنچه در مورد یک محموله کوچک و ساده عملی است، لزوماً درباره حجم عظیمی از کالای صنعتی یا کالایی که نیازمند آزمایش آزمایشگاهی است عملی نیست. در تحلیل‌های مربوط به کنوانسیون نیز ماده ۳۸ یکی از نمونه‌های بارز پیوند میان سرعت عمل و اوضاع‌واحوال خاص معامله شناخته شده است (Quinn, 2004).

یکی از مسائل اولیه، مبدأ آغاز دوره بازرسی است. رویه قضایی نشان می‌دهد که صرف وجود امکان نظری برای مشاهده کالا پیش از تحویل لزوماً به معنای آغاز مهلت نیست. در برخی پرونده‌های کره جنوبی، دادگاه‌ها بر امکان واقعی و عملی بازرسی پس از قرار گرفتن کالا در اختیار خریدار تأکید کرده‌اند. از سوی دیگر، هنگامی که خریدار پس از ترخیص از گمرک و پیش از انبار کردن کالا فرصت کامل برای بازرسی داشته است، قصور او در استفاده از این فرصت می‌تواند علیه وی تفسیر شود. از این رو، مبدأ واقعی باید زمانی باشد که خریدار بر اساس جریان عادی معامله قادر به انجام یک بررسی مؤثر است. این نکته اهمیت دارد، زیرا آغاز مهلت بازرسی بر مبدأ محاسبه زمان اعلام عدم مطابقت نیز اثر غیرمستقیم دارد.

ماهیت کالا یکی از روشن‌ترین معیارهای مورد استفاده دادگاه‌ها در تعیین مدت بازرسی است. در مورد کالاهای فسادپذیر، بازرسی باید بسیار سریع انجام شود. در پرونده‌ای مربوط به نرم‌تنان زنده، مدت یک هفته پس از رسیدن کالا نامعقول شناخته شد، زیرا تا آن زمان بخش مهمی از کالا از بین رفته بود و امکان تعیین وضعیت آن در لحظه تحویل کاهش یافته بود. در پرونده دیگری درباره ماهی منجمد، دادگاه با توجه به حجم زیاد محموله و دشواری بازرسی کل آن، بررسی نمونه‌ای را پذیرفت. این دو رأی در کنار یکدیگر نشان می‌دهند که سرعت بازرسی و روش بازرسی باید هم‌زمان بررسی شوند. خریدار موظف نیست کاری غیرممکن انجام دهد، اما باید روشی متناسب با کالا و شرایط اتخاذ کند.

سهولت کشف عیب نیز معیار مهمی است. در پرونده‌ای مربوط به تشک‌ها، دادگاه کره‌ای به این نتیجه رسید که عیوبی مانند وجود مواد خارجی، نشتی یا اشکالات دوخت با بررسی معمولی قابل مشاهده بوده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را عیوب پنهان دانست. همچنین با توجه به نسبت بالای کالاهای معیوب، نمونه‌برداری از تعداد کافی محصولات می‌توانست مشکل را آشکار کند. بنابراین تأخیر در بازرسی قابل توجیه نبود. این رویکرد بیانگر آن است که زمان معقول با میزان دشواری تشخیص ارتباط مستقیم دارد. هرچه نقص آشکارتر و روش بازرسی ساده‌تر باشد، انتظار اقدام سریع‌تر منطقی‌تر است. در مقابل، هرچه نقص پنهان‌تر و روش آزمایش پیچیده‌تر باشد، مهلت طولانی‌تر توجیه‌پذیر است.

در برخی پرونده‌های صنعتی نیز دادگاه‌ها تشخیص داده‌اند که نقص فقط هنگام استفاده واقعی کالا آشکار می‌شود. در پرونده مرتبط با قطعات مورد استفاده در تولید آینه خودرو، دادگاه شرایط بازار خاص، کاربرد صنعتی قطعات و این واقعیت را در نظر گرفت که برخی اشکالات تنها پس از استفاده مصرف‌کنندگان نهایی آشکار می‌شوند. در چنین وضعیتی نمی‌توان از خریدار انتظار داشت صرفاً با بازرسی اولیه همه نقایص را کشف کند. این رویکرد اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا نشان می‌دهد ماده ۳۸ را نباید به یک بازرسی ظاهری محدود کرد، بلکه ماهیت مورد انتظار بازرسی نیز تابع نوع کالا است. اگر عیب با آزمون معمولی قابل کشف نباشد، خریدار تا زمانی که به نحو متعارف امکان کشف آن فراهم نشده، نمی‌تواند متهم به قصور در بازرسی شود. در نتیجه، رویه قضایی مواد ۳۳ و ۳۸ نشان می‌دهد که زمان معقول در مرحله اجرای اصلی قرارداد بیش از هر چیز بر سه محور استوار است: امکان عملی اقدام، ویژگی کالا و هدف اقتصادی قرارداد.

زمان معقول در اعلام عدم مطابقت و اعمال فسخ قرارداد

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های کاربرد زمان معقول در کنوانسیون، اقدامات خریدار پس از کشف یا امکان کشف نقض قرارداد است. در این مرحله، موضوع دیگر صرفاً اجرای اولیه تعهد نیست، بلکه حفظ حقوق ناشی از نقض و امکان استفاده از ضمانت‌اجراهای قراردادی مطرح می‌شود. ماده ۳۹ خریدار را مکلف می‌کند عدم مطابقت کالا را در زمان معقول پس از کشف آن یا زمانی که باید آن را کشف می‌کرد، با تعیین ماهیت عدم مطابقت به فروشنده اعلام نماید. هدف این قاعده ایجاد تعادل میان حقوق خریدار و منافع فروشنده است. خریدار باید فرصت کافی برای کشف و ارزیابی عیب داشته باشد، اما فروشنده نیز نباید برای مدت نامحدود با ادعایی مواجه شود که امکان بررسی یا رفع آن را از دست داده است. در ادبیات حقوقی CISG، اعلام به‌موقع یکی از سازوکارهای اصلی حفظ قابلیت پیش‌بینی در روابط تجاری دانسته شده است (Murray, 1998).

نخستین نکته در تحلیل ماده ۳۹، تفکیک آن از ماده ۳۸ است. ماده ۳۸ ناظر به زمان بازرسی است، در حالی که ماده ۳۹ به زمان اعلام عدم مطابقت پس از کشف واقعی یا مفروض عیب مربوط می‌شود. بنابراین ممکن است خریدار کالایی را در زمان مناسب بررسی کند، اما اگر پس از کشف نقص در اعلام آن تأخیر کند، حقوق خود را بر اساس ماده ۳۹ از دست بدهد. برعکس، اگر خریدار اصولاً بازرسی لازم را انجام ندهد، مبدأ زمان اعلام می‌تواند از تاریخی محاسبه شود که اگر بازرسی به‌موقع انجام شده بود، نقص قابل کشف بود. این ساختار مانع از آن می‌شود که خریدار با خودداری از بررسی، آغاز مهلت ماده ۳۹ را به طور نامحدود به تعویق اندازد.

یکی از برداشت‌های موجود در رویه قضایی، تأکید بر اعلام سریع و گاه فوری عدم مطابقت است. برخی محاکم سوئیس با استناد به ماهیت تجاری معامله و ضرورت اطلاع سریع فروشنده، اعلام بلافاصله پس از کشف را مطلوب دانسته‌اند. در پرونده پوشاک گلف نیز رویکردی مشابه مشاهده شد. فلسفه این دیدگاه آن است که خریدار معمولاً پس از کشف روشن نقص، دلیل موجهی برای سکوت ندارد و هرچه اعلام دیرتر صورت گیرد، امکان بررسی کالا، تعیین علت نقص یا اقدام اصلاحی برای فروشنده کاهش می‌یابد. در روابط قراردادی، اصل همکاری و جلوگیری از افزایش خسارت نیز اقتضا دارد که طرف زیان‌دیده نقض را در زمانی مناسب به طرف دیگر اطلاع دهد (Norouzi, 2023). با این حال، تبدیل این رویکرد به یک قاعده مطلق با ساختار ماده ۳۹ سازگار نیست؛ زیرا خود ماده از «زمان معقول» سخن می‌گوید و نه از «اعلام فوری» در همه موارد.

رویه اسپانیا نیز نشان می‌دهد که فوریت باید با اوضاع‌واحوال همراه باشد. در پرونده‌ای که خریدار پس از دریافت ماشین‌آلات به سرعت مکاتبات خود را آغاز کرده بود، مجموع رفتار وی در چارچوب زمان معقول ارزیابی شد. در مقابل، در پرونده‌ای مربوط به رنگ نساجی، خریدار پس از آنکه مشتریان وی نسبت به کیفیت کالا اعتراض کرده بودند، برای مدتی فروشنده اصلی را در جریان قرار نداد و تنها زمانی به نقص استناد کرد که فروشنده مطالبه ثمن نمود. این تأخیر غیرقابل قبول تلقی شد، زیرا خریدار عملاً از وجود مشکل آگاه شده بود و با این حال فروشنده را مطلع نکرده بود. در چنین مواردی، دلیل تأخیر نقشی تعیین‌کننده دارد. اگر خریدار در حال بررسی علت نقص، مذاکره با فروشنده یا انجام آزمایش‌های لازم باشد، سکوت کوتاه‌مدت ممکن است قابل توجیه باشد؛ اما سکوتی که هیچ هدف تجاری مشروعی ندارد احتمالاً خارج از محدوده زمان معقول قرار می‌گیرد.

در برخی پرونده‌ها، دادگاه‌ها مدت‌های بسیار کوتاهی مانند یک روز یا چند روز را مناسب دانسته‌اند. این موضوع به‌ویژه زمانی دیده می‌شود که کالا عیب آشکار دارد یا ماهیت آن امکان بررسی سریع را فراهم می‌کند. در مقابل، در پرونده‌های دیگر، مهلت ده روز، یک ماه یا حتی

دوره‌های طولانی‌تر پذیرفته شده است. همین تفاوت‌ها سبب شده است که نتوان یک قاعده عددی از رویه استخراج کرد. در ادبیات حقوقی نیز کوشش برای تعیین یک دوره استاندارد ثابت برای ماده ۳۹ مورد انتقاد قرار گرفته است، زیرا چنین رویکردی انعطاف مورد نظر کنوانسیون را از بین می‌برد (Quinn, 2004). آنچه باید مورد توجه قرار گیرد نسبت میان مدت سپری‌شده و شرایط کشف و ارزیابی نقص است.

ماهیت کالا در این مرحله نیز نقش محوری دارد. در مورد محصولات غذایی و فسادپذیر، تأخیر در اعلام نه تنها به دلیل سرعت فساد، بلکه به دلیل دشوار شدن اثبات وضعیت کالا در زمان تحویل اهمیت ویژه دارد. در پرونده‌ای مربوط به گوشت، دادگاه هلندی با توجه به طبیعت فسادپذیر کالا، تأخیر بیش از یک ماه در اعتراض را خارج از زمان معقول دانست. این نتیجه با منطق تجاری قابل توجیه است؛ زیرا پس از گذشت چنین مدتی، تشخیص اینکه نقص ناشی از وضعیت اولیه کالا بوده یا از نحوه نگهداری بعدی، دشوار می‌شود. در مقابل، درباره قطعات صنعتی یا کالاهایی که عیب آن‌ها تنها در فرایند استفاده آشکار می‌شود، دادگاه‌ها آمادگی بیشتری برای پذیرش مدت طولانی‌تر داشته‌اند.

یکی از نمونه‌های مهم در این زمینه، پرونده مربوط به قطعات آینه خودرو در اسپانیاست. در آن پرونده، با وجود کنترل‌های کیفی اولیه، نقص تا زمان استفاده واقعی و بروز مشکلات نزد مصرف‌کنندگان نهایی آشکار نشده بود. دادگاه با توجه به پنهان بودن نقص و ماهیت فنی کالا، دوره طولانی‌تری را برای اعلام پذیرفت. اهمیت این پرونده در آن است که نشان می‌دهد «زمان معقول» باید از زمان کشف واقعی یا زمانی آغاز شود که خریدار با اعمال مراقبت متعارف می‌توانسته نقص را کشف کند، نه صرفاً از تاریخ فیزیکی تحویل. اگر کالا به گونه‌ای باشد که نقص آن در شرایط عادی قابل مشاهده نباشد، آغاز خودکار مهلت از روز تحویل می‌تواند ناعادلانه و مغایر ساختار ماده ۳۹ باشد.

حجم کالا نیز در کنار ماهیت آن اهمیت دارد. اگر خریدار محموله‌ای بسیار بزرگ دریافت کرده باشد، انتظار بررسی تک‌تک واحدها در مدت بسیار کوتاه ممکن است غیرواقعی باشد. در چنین مواردی نمونه‌برداری، آزمون آماری یا روش‌های متعارف صنعت می‌تواند معیار سنجش رفتار خریدار باشد. به همین دلیل، تشخیص زمان معقول بدون بررسی روش متعارف کنترل کیفیت در صنعت مربوط امکان‌پذیر نیست. در تجارت بین‌المللی، استانداردهای فنی و حرفه‌ای عملاً بخشی از زمینه قراردادی را تشکیل می‌دهند و می‌توانند انتظارات طرفین را درباره سرعت و شیوه بازرسی شکل دهند (Rasekh, 2023).

اعلام عدم مطابقت علاوه بر حفظ حقوق خریدار، امکان جبران نقض توسط فروشنده را نیز فراهم می‌کند. هرچه خریدار زودتر نقص را اعلام کند، احتمال اینکه فروشنده بتواند کالا را تعمیر، جایگزین یا عیب را رفع کند بیشتر است. این موضوع در پرونده‌های مربوط به تقاضای کالای جایگزین نیز دیده می‌شود. دادگاه‌های هلندی در یکی از پرونده‌ها به این نکته توجه کردند که اگر خریدار بازرسی و درخواست جایگزینی را به‌موقع انجام می‌داد، فروشنده ممکن بود فرصت واقعی برای جایگزین کردن کالا داشته باشد. بنابراین معقولیت زمان از منظر ماده ۳۹ صرفاً برای رعایت یک تشریفات نیست، بلکه کارکرد اقتصادی دارد و با حفظ امکان اجرای صحیح یا اصلاح‌شده قرارداد مرتبط است. این برداشت با اصل ترجیح اجرای قرارداد نسبت به انحلال آن هماهنگ است (Shahidi, 2024).

در حوزه فسخ قرارداد، زمان معقول اهمیت حتی بیشتری پیدا می‌کند، زیرا فسخ شدیدترین واکنش قراردادی محسوب می‌شود. ماده ۴۹ در برخی موارد خریدار را مکلف می‌کند فسخ را در زمانی معقول اعلام کند. اگر کالا با تأخیر تحویل شده باشد، خریدار باید پس از آگاهی از تحویل، در زمان مناسب تصمیم بگیرد که آیا قرارداد را حفظ می‌کند یا از حق فسخ استفاده می‌نماید. فلسفه این قاعده روشن است: فروشنده نباید پس از تحویل و گذشت مدت طولانی همچنان در معرض این عدم قطعیت باشد که خریدار ناگهان قرارداد را فسخ خواهد کرد. از سوی دیگر، خریدار نیز باید فرصت کافی برای ارزیابی آثار تأخیر و وضعیت اقتصادی قرارداد داشته باشد.

در پرونده‌ای نزد دادگاه تجدیدنظر ورشو، دادگاه برای تعیین معقول بودن زمان اعلام فسخ، تنها به فاصله زمانی توجه نکرد، بلکه ترتیب وقایع و رفتار طرفین را بررسی نمود. تحویل واقعی، فروش مجدد بخشی از کالا، توقف سفارش‌های بعدی، تصمیم خریدار برای انتخاب تأمین‌کننده جدید و زمان اطلاع‌رسانی نهایی به فروشنده همگی در ارزیابی دخالت داشتند. دادگاه همچنین بر تجربه عملی، استانداردهای حرفه‌ای و امنیت تجارت تأکید کرد. این رأی نمونه‌ای روشن از تحلیل چندعاملی است و نشان می‌دهد که تصمیم درباره فسخ باید در چارچوب کل رفتار تجاری طرفین بررسی شود.

در مواردی که فسخ ناشی از نقضی غیر از تأخیر در تحویل است نیز مبدأ زمان از لحظه‌ای محاسبه می‌شود که خریدار از نقض آگاه شده یا باید آگاه می‌شده است. در برخی پرونده‌ها، اعلام فسخ ظرف چند روز به‌وضوح در محدوده قابل قبول قرار گرفته است. با این حال، رویه قضایی تنها مهلت‌های کوتاه را نپذیرفته است. در پرونده‌های فرانسوی مربوط به ماشین‌آلات صنعتی، دادگاه‌ها در برخی شرایط دوره‌های بسیار طولانی‌تری را نیز قابل قبول دانسته‌اند؛ به‌ویژه هنگامی که خریدار در این مدت به طور مشروع در تلاش برای حفظ قرارداد، استفاده از ماشین‌آلات یا جلوگیری از اختلال در فعالیت تجاری خود بوده است. این رویکرد نشان می‌دهد که تأخیر در فسخ همواره به معنای اسقاط عملی حق نیست و باید علت آن بررسی شود.

در اینجا اصل حفظ قرارداد اهمیت خاصی پیدا می‌کند. اگر خریدار بلافاصله پس از هر مشکل جزئی قرارداد را فسخ کند، این رفتار لزوماً با منطق تجارت بین‌المللی سازگار نیست. در بسیاری از روابط تجاری، طرفین ابتدا می‌کوشند از طریق تعمیر، اصلاح، مذاکره یا مهلت اضافی قرارداد را حفظ کنند. از دیدگاه حقوق تعهدات نیز فسخ معمولاً وسیله نهایی برای مقابله با نقضی است که اجرای قرارداد را به طور جدی مختل کرده است (Safaei, 2023). بنابراین اگر تأخیر خریدار در اعلام فسخ ناشی از تلاش منطقی برای حفظ رابطه قراردادی باشد، این عامل می‌تواند مهلت قابل قبول را افزایش دهد. در مقابل، اگر خریدار بدون هیچ اقدام اصلاحی یا ارتباطی صرفاً برای مدت طولانی منتظر بماند، چنین سکوتی توجیه کمتری خواهد داشت.

در قراردادهای اقساطی نیز مسئله زمان معقول برای فسخ نسبت به اقساط آینده مطرح می‌شود. هنگامی که نقض یک قسط دلایل کافی برای پیش‌بینی نقض اساسی اقساط آینده ایجاد کند، طرف زیان‌دیده باید در زمان معقول تصمیم بگیرد. در پرونده بارسلونا درباره نصب مجموعه‌ای از تجهیزات، پس از چند مورد تأخیر چهار تا هشت هفته‌ای، اعلام فسخ نسبت به اجراهای آینده در فاصله کوتاهی انجام شد و دادگاه آن را معقول دانست. این نوع پرونده نشان می‌دهد که سرعت مورد انتظار برای فسخ آینده می‌تواند بیشتر باشد، زیرا ادامه سکوت ممکن است طرف مقابل را به برنامه‌ریزی برای اجراهای بعدی و تحمل هزینه‌های جدید وادار کند.

از مجموع رویه قضایی مربوط به اعلام عدم مطابقت و فسخ می‌توان چند معیار کلی استخراج کرد. نخست، ماهیت کالا و قابلیت کشف نقص نقشی اساسی دارد. دوم، مبدأ مهلت باید بر اساس آگاهی واقعی یا آگاهی‌ای که از یک تاجر متعارف انتظار می‌رود تعیین شود. سوم، رفتار طرفین، مکاتبات و تلاش برای اصلاح یا حفظ قرارداد بر ارزیابی اثر می‌گذارد. چهارم، تأخیر باید از منظر اثر آن بر امکان جبران نقض، حفظ ادله و امنیت معامله سنجیده شود. پنجم، زمان معقول مفهومی کارکردی است و در هر پرونده باید پاسخ داد که آیا اقدام در زمانی انجام شده که هنوز هدف حقوقی و اقتصادی آن اقدام قابل تحقق بوده است یا خیر. به همین دلیل، تفاوت مدت‌های پذیرفته‌شده در آرای کشورهای مختلف الزاماً نشانه تعارض نیست؛ ممکن است بازتاب تفاوت واقعی در شرایط معاملاتی باشد.

نتیجه‌گیری

بررسی مقررات کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا و رویه قضایی کشورهای عضو نشان می‌دهد که «زمان معقول» در اجرای تعهدات قراردادی مفهومی فاقد مدت ثابت و از پیش تعیین‌شده است. نمی‌توان برای آن یک دوره عمومی مانند چند روز، یک هفته یا یک ماه مقرر کرد و سپس همان معیار را بر همه روابط قراردادی اعمال نمود. معقولیت زمانی در ساختار کنوانسیون یک استاندارد انعطاف‌پذیر است که با توجه به شرایط خاص هر معامله معنا پیدا می‌کند و این انعطاف نه ناشی از نقص مقررات، بلکه بخشی از منطق حقوقی سندی است که باید بر طیف بسیار متنوعی از معاملات بین‌المللی حکومت کند. بنابراین تلاش برای تبدیل زمان معقول به یک قاعده عددی، نه تنها با متن و هدف کنوانسیون سازگار نیست، بلکه می‌تواند انعطاف ضروری برای انطباق قواعد با واقعیت تجارت بین‌المللی را نیز از بین ببرد.

تحلیل آرای قضایی نشان داد که مهم‌ترین عامل در تعیین زمان معقول، ماهیت موضوع تعهد و ویژگی‌های کالا است. کالای فسادپذیر، کالای صنعتی پیچیده، محصولی که عیب آن با مشاهده ساده قابل تشخیص است و محصولی که نقص آن فقط پس از نصب یا استفاده طولانی آشکار می‌شود، نمی‌توانند تابع یک مدت واحد باشند. در کالاهای سریع‌الفساد، ضرورت حفظ امکان تشخیص منشأ نقص و جلوگیری از تغییر وضعیت کالا، بازرسی و اعلام سریع را اقتضا می‌کند. در مقابل، درباره کالاهای پیچیده، ماشین‌آلات و قطعاتی که عیوب آن‌ها در جریان بهره‌برداری آشکار می‌شود، پذیرش دوره طولانی‌تر با منطق تجاری و هدف کنوانسیون هماهنگ‌تر است. حجم کالا و امکان نمونه‌برداری نیز بر این ارزیابی اثر می‌گذارد و از خریدار نمی‌توان انتظار داشت عملی را انجام دهد که با توجه به حجم محموله و امکانات متعارف عملاً ناممکن است.

رویه قضایی همچنین نشان می‌دهد که «فوریت» تنها یکی از اشکال ممکن زمان معقول است و نمی‌توان آن را با خود مفهوم معقولیت برابر دانست. در برخی دعاوی، به‌ویژه درباره عیوب آشکار یا کالاهای فاسدشدنی، اقدام فوری یا بسیار سریع منطقی بوده است؛ اما در سایر موارد، دادگاه‌ها دوره‌های طولانی‌تر را پذیرفته‌اند. تفاوت میان این آرا زمانی قابل درک است که معیار تحلیل از شمارش صرف روزها به ارزیابی شرایط پرونده تغییر کند. آنچه اهمیت دارد این نیست که در یک پرونده یک روز و در پرونده دیگر یک ماه پذیرفته شده است، بلکه باید بررسی شود هر یک از این مدت‌ها در رابطه با ماهیت کالا، امکان کشف عیب، رفتار طرفین و هدف اقتصادی اقدام چگونه ارزیابی شده‌اند.

از دیگر یافته‌های مهم پژوهش، ضرورت تفکیک میان مهلت‌های مختلف در کنوانسیون است. زمان بازرسی کالا، زمان اعلام عدم مطابقت، زمان درخواست برخی ضمانت‌اجراها و زمان اعلام فسخ، اگرچه همگی ممکن است با معیار معقولیت سنجیده شوند، دارای کارکرد و مبدأ متفاوت‌اند. مهلت بازرسی ناظر به زمانی است که خریدار باید برای کشف نقص اقدام کند، در حالی که مهلت اعلام عدم مطابقت از زمان کشف واقعی یا زمانی که خریدار باید نقص را کشف می‌کرد آغاز می‌شود. زمان اعلام فسخ نیز به آگاهی از نقض و تصمیم‌گیری درباره ادامه یا انحلال رابطه قراردادی مربوط است. ادغام این مهلت‌ها می‌تواند به نتیجه‌ای نادرست منجر شود و تحلیل هر یک باید با توجه به هدف مستقل آن صورت گیرد.

رفتار طرفین یکی دیگر از معیارهای مهمی است که در آرای قضایی تکرار شده است. خریدار یا فروشنده‌ای که پس از وقوع مشکل به‌سرعت وارد مذاکره می‌شود، امکان تعمیر یا جایگزینی را بررسی می‌کند، برای حفظ قرارداد تلاش می‌نماید یا طرف مقابل را از مشکل آگاه می‌سازد، در موقعیت متفاوتی نسبت به طرفی قرار دارد که برای مدتی طولانی سکوت می‌کند و هیچ اقدام قابل توضیحی انجام نمی‌دهد. بنابراین گذشت زمان به تنهایی برای تشخیص نامعقول بودن کافی نیست. علت تأخیر و کیفیت رفتار طرف در فاصله زمانی مورد نظر باید بررسی شود. اگر

تأخیر در اعلام فسخ ناشی از تلاش مشروع برای حفظ قرارداد و جلوگیری از توقف فعالیت تجاری باشد، این وضعیت می‌تواند مدت قابل قبول را افزایش دهد. در مقابل، تأخیری که صرفاً ناشی از بی‌عملی یا تصمیم‌گیری ناموجه باشد، احتمالاً خارج از محدوده معقولیت قرار خواهد گرفت.

بررسی رویه قضایی همچنین نشان داد که آثار تأخیر بر طرف مقابل و بر ساختار اقتصادی قرارداد باید در تعیین زمان معقول مورد توجه قرار گیرد. تأخیر هنگامی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که موجب اختلال در تولید، از دست رفتن امکان جایگزینی کالا، دشوار شدن اثبات وضعیت کالا یا افزایش خسارت شود. در چنین شرایطی، انتظار اقدام سریع‌تر منطقی است. از سوی دیگر، هنگامی که گذشت زمان لطمه مستقیمی به امکان جبران یا حقوق طرف مقابل وارد نمی‌کند و دلیل موجهی برای تأخیر وجود دارد، ممکن است دوره طولانی‌تری همچنان معقول تلقی شود. به این ترتیب، زمان معقول رابطه نزدیکی با اصل تناسب دارد؛ یعنی شدت الزام به اقدام سریع باید با خطر و آثار ناشی از تأخیر متناسب باشد.

یکی دیگر از نتایج قابل توجه آن است که تفاوت میان آرای محاکم کشورهای عضو لزوماً بیانگر تشتت غیرقابل حل در تفسیر کنوانسیون نیست. بخشی از این تفاوت‌ها ناشی از واقعیت‌های متفاوت پرونده‌هاست. هنگامی که دو دادگاه درباره کالاهای متفاوت، نقایص متفاوت و شرایط تجاری متفاوت تصمیم می‌گیرند، پذیرش مدت‌های متفاوت طبیعی است. تعارض واقعی زمانی مطرح می‌شود که شرایط پرونده‌ها مشابه باشد اما دادگاه‌ها معیارهای اساساً متفاوتی برای تفسیر معقولیت اتخاذ کنند. از این رو، تحلیل رویه قضایی باید به جای مقایسه سطحی اعداد و مدت‌ها، بر مقایسه استدلال‌ها و عوامل مورد توجه دادگاه‌ها متمرکز شود.

بر مبنای مجموعه آرای بررسی‌شده، می‌توان معیارهای تعیین زمان معقول را در چند محور کلی خلاصه کرد: ویژگی و ماهیت کالا، حجم و پیچیدگی آن، فسادپذیری یا دوام، آشکار یا پنهان بودن نقص، امکان عملی بازرسی، تخصص حرفه‌ای طرفین، هدف اقتصادی قرارداد، شدت و آثار نقض، امکان تعمیر یا جایگزینی، عرف و استانداردهای حرفه‌ای، رفتار و مکاتبات طرفین، تلاش برای حفظ قرارداد و میزان لطمه‌ای که تأخیر به امنیت معامله وارد می‌کند. هیچ‌یک از این عوامل به تنهایی تعیین‌کننده نیست و وزن هر عامل با توجه به ساختار دعوا تغییر می‌کند.

در نهایت، می‌توان زمان معقول را در کنوانسیون بیع بین‌المللی کالا یک استاندارد عینی اما زمینه‌محور دانست. عینی بودن آن از این جهت است که تصمیم نباید صرفاً بر ترجیح شخصی طرف یا قاضی استوار باشد، بلکه باید با رفتار مورد انتظار از یک تاجر متعارف در شرایط مشابه سنجیده شود. زمینه‌محور بودن آن نیز از این جهت است که همان تاجر متعارف در معامله‌ای با کالای فسادپذیر، رفتاری متفاوت از معامله‌ای درباره ماشین‌آلات پیچیده خواهد داشت. بنابراین پرسش نهایی در هر پرونده این نیست که چند روز از وقوع واقعه گذشته است، بلکه این است که آیا طرف قرارداد با توجه به ماهیت تعهد، ویژگی‌های کالا، اطلاعات در دسترس، امکانات عملی، عرف تجاری و آثار احتمالی تأخیر، در زمانی اقدام کرده است که از یک تاجر متعارف در همان شرایط انتظار می‌رود. چنین برداشتی ضمن حفظ انعطاف کنوانسیون، امکان دستیابی به نوعی انسجام در تفسیر قضایی را نیز فراهم می‌کند و می‌تواند مبنای مناسب‌تری برای ارزیابی زمان اجرای تعهدات در بیع بین‌المللی کالا باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The performance of contractual obligations within the framework of international sales of goods is inherently dependent on time, as the economic value of contractual performance frequently rests not only on the conformity of the goods and the fulfillment of the agreed obligations, but also on their performance within an appropriate temporal framework. In international commercial transactions, the temporal dimension assumes particular significance because of geographical distance, transportation arrangements, fluctuations in market conditions, the perishability of certain goods, the interdependence of successive contracts, and the possible reliance of production processes on the timely receipt of goods. The United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods (CISG) responds to this complexity by combining precise contractual obligations with flexible standards intended to accommodate the diversity of international commerce. One of the most important of these flexible standards is the concept of "reasonable time," which appears either expressly or implicitly in several provisions governing performance, examination of goods, notification of non-conformity, and the exercise of remedies. Rather than prescribing uniform numerical deadlines for all transactions, the Convention frequently leaves the determination of the appropriate period to the circumstances of the particular case. This approach is consistent with the broader contractual principle that, where the time of performance is not precisely fixed, the relevant period should be determined in light of the nature of the obligation, the parties' agreement, commercial usage, and the circumstances surrounding performance (Safaei, 2023). The same logic is reflected in the general law of obligations, in which the temporal content of performance cannot always be separated from the economic purpose and practical context of the contract (Shahidi, 2023). Within the CISG, the concept of reasonableness therefore functions not as a marginal exception, but as an interpretive device through which rigid rules are adapted to the diversity of international transactions. Scholarly analysis of CISG jurisprudence has likewise demonstrated that reasonableness has become a central interpretive standard in the development of uniform sales law, particularly where the Convention deliberately avoids exhaustive definitions and fixed temporal periods (DiMatteo, 2004). The present study accordingly addresses the central question of how courts in Contracting States have interpreted and operationalized "reasonable time" in the performance of contractual obligations, and whether common judicial criteria can be extracted from apparently divergent national decisions.

The legal character of reasonable time under the CISG requires a distinction between a contractually fixed deadline and a period determined through an objective standard of reasonableness. Where the parties have expressly agreed on a date or period for performance, party autonomy remains the primary source of the temporal obligation, and the Convention generally operates in a supplementary capacity. Reasonable time therefore becomes particularly important where the contract is silent, where the agreed term is incomplete, or where the Convention itself requires a party to act within a reasonable period after a particular event. The concept should not be reduced to an abstract or subjective judgment by the court. It is better understood as an objective but context-sensitive standard: objective because the conduct of the party is assessed against the behavior reasonably expected from a commercial actor in similar circumstances, and context-sensitive because the relevant circumstances vary significantly from one transaction to another. This dual character explains why the jurisprudence does not produce a single fixed duration applicable to all cases. A period considered reasonable in a transaction involving industrial machinery may be clearly

excessive in a transaction involving perishable food products. Similarly, a delay may be justified where technical inspection is complex or defects are latent, while the same delay may be unjustifiable where non-conformity is immediately observable. The general law of contracts likewise recognizes that the time of performance must be interpreted in connection with the nature and purpose of the obligation rather than through a purely formal numerical approach (Safai & Emami, 2024). Moreover, the expectations imposed on professional parties may be higher than those applicable to non-specialized actors, particularly where the buyer or seller possesses technical knowledge concerning the relevant goods or industry (Rasekh, 2023). The judicial determination of reasonable time therefore depends on a combination of factors, including the nature and perishability of the goods, the quantity of the shipment, the technical complexity of inspection, the detectability of defects, professional standards, the parties' prior and subsequent conduct, the economic consequences of delay, and the possibility of curing the breach. This multi-factor approach is compatible with the broader interpretive orientation of the CISG, which seeks to preserve international uniformity while avoiding the automatic transplantation of domestic legal concepts into Convention terminology (Quinn, 2004).

One of the earliest contexts in which reasonable time becomes relevant is the performance of obligations preceding or accompanying delivery, particularly the specification of goods under Article 65 and delivery under Article 33 of the CISG. Article 65 addresses situations in which the buyer is responsible for specifying characteristics such as form, measurement, or other features of the goods but fails to do so within the agreed period or within a reasonable time after receiving a request from the seller. In such circumstances, the seller may make the specification on the basis of the buyer's requirements as known to the seller, while still allowing the buyer a reasonable opportunity to provide a different specification. The provision thus contains two distinct temporal dimensions: the buyer's obligation to act without undue delay and the seller's duty to provide a sufficient opportunity for response after making the specification. Commentary on Article 65 indicates that the reasonableness of these periods should depend on the circumstances of the transaction, including the proximity of the performance date and the practical needs of the parties (Amissah, 1997). It has also been emphasized that the seller's right to specify the goods should not be exercised in a manner that effectively deprives the buyer of a meaningful opportunity to respond (Charters, 2004). Although judicial practice concerning Article 65 remains limited, the provision demonstrates the functional character of reasonableness: the first period is designed primarily to prevent delay in performance, while the second safeguards the buyer's participation in determining the final characteristics of the goods. The issue becomes more developed under Article 33, which requires delivery within a reasonable time after the conclusion of the contract where no specific date or period can otherwise be determined. Judicial decisions reviewed in this study show that courts have not treated reasonable time for delivery as a standardized number of days. Instead, they have considered the structure of the transaction, the consequences of delay, additional time granted by the buyer, and the degree to which delayed delivery interfered with the buyer's commercial operations. In cases involving equipment intended for production processes, delays have been evaluated more strictly where they caused disruption to manufacturing activity. Conversely, where an alleged delay caused no substantial commercial prejudice, courts have been less inclined to regard the timing as inconsistent with Article 33. Such reasoning is consistent with the general principle that the significance of delayed performance must be assessed in relation to the economic purpose of the contract and the consequences of non-timely performance (Shahidi, 2023).

The examination of goods under Article 38 provides one of the clearest illustrations of the contextual nature of reasonable time. Although Article 38 does not always employ the exact expression "reasonable time," its requirement that the buyer examine the goods within as short a period as is practicable in the circumstances embodies substantially the same logic. The jurisprudence demonstrates that the starting point and duration of the examination period depend on when the buyer has a genuine and practical opportunity to inspect the goods. A theoretical possibility of seeing the goods before delivery does not necessarily trigger the period, while failure to inspect after customs clearance or after the goods are placed under the buyer's effective control may be treated as a failure to comply with Article 38. Courts have also paid particular attention to the nature of the goods. Perishable goods require rapid examination because deterioration may quickly make it impossible to determine whether the goods were defective at the time of delivery. In disputes concerning live or highly perishable products, a delay of several days has in some circumstances been considered excessive. By contrast, large consignments may justify sampling rather than complete inspection, especially where examination of every unit would be commercially unrealistic. The ease with which defects can be detected is equally important. Where defects are visible to the naked eye or readily discoverable through ordinary sampling, courts have expected a relatively prompt examination. Where the goods are technically complex and defects become apparent only after installation, testing, or use in a production process, a longer period may be justified. This distinction is crucial because the Convention does not impose an impossible standard of inspection; the buyer is expected to act with commercially reasonable diligence rather than to discover defects that could not ordinarily have been detected. The nature of the goods and the manner in which conformity can realistically be assessed therefore shape both the timing and the method of examination. In broader contractual terms, this approach reflects the principle that the content of an obligation should be evaluated in light of its practical feasibility and the characteristics of its subject matter (Saeidi & Mostafavi, 2023). Accordingly, the jurisprudence under Article 38 confirms that reasonable time cannot be isolated from the technical, commercial, and physical features of the goods concerned.

The most substantial body of case law relating to reasonable time concerns the buyer's duty to notify the seller of non-conformity under Article 39 and the exercise of the right to avoid the contract under Article 49. Article 39 requires the buyer to notify the seller of the nature of the lack of conformity within a reasonable time after discovering it or after the buyer ought to have discovered it. This rule is closely linked to Article 38, yet the two periods serve different functions. Article 38 concerns the discovery of defects through examination, while Article 39 concerns communication of the defect after actual or constructive discovery. A buyer cannot therefore indefinitely postpone the commencement of the notification period by failing to conduct the examination that should reasonably have been performed. Judicial decisions reveal considerable variation in accepted notification periods, ranging from very short periods in cases involving obvious defects or perishable goods to substantially longer periods where defects were latent, technically complex, or discoverable only through subsequent use. Some courts, particularly in cases where the buyer had no plausible reason for delay, have emphasized immediate or prompt notification. Nevertheless, the jurisprudence does not support the conclusion that "reasonable time" is synonymous with "immediately." Rather, promptness is one possible expression of reasonableness where the circumstances call for urgent action. This interpretation accords with the commercial function of Article 39, which is to enable the seller to investigate the complaint, preserve evidence, cure the defect where possible, replace the goods, and mitigate further loss. Scholarly discussion of the CISG has emphasized that timely notification serves the broader objective of transactional certainty and

the fair allocation of risks associated with delayed complaints (Murray, 1998). The possibility of cure or replacement is particularly important: a delay may become unreasonable where it deprives the seller of a realistic opportunity to correct performance. The jurisprudence under Article 49 likewise demonstrates that reasonable time for avoidance depends not merely on the lapse of time but on the sequence of events and the commercial conduct of the parties. Courts have considered the date of delivery, continued resale or use of the goods, suspension of further orders, efforts to obtain alternative supplies, negotiations concerning performance, and the moment at which avoidance was finally communicated. In some cases, relatively short periods have been required in order to avoid prolonged uncertainty; in others, longer periods have been accepted where the buyer was legitimately attempting to preserve the contract or maintain business continuity. This is consistent with the broader contractual preference for preserving performance where correction remains possible and treating avoidance as a remedy of last resort rather than an automatic response to every breach (Safaei, 2023). The same reasoning appears in installment contracts under Article 73, where timely action regarding future installments is necessary because continued silence may cause the other party to incur further performance costs in reliance on the continuation of the contractual relationship.

The analysis of CISG jurisprudence therefore demonstrates that reasonable time is best understood as an objective, functional, and context-dependent standard rather than as a predetermined numerical period. The case law does not reveal a single universal deadline applicable to delivery, examination, notification, or avoidance, nor should such uniformity be expected given the diversity of international sales transactions. Instead, courts have relied on a recurring set of considerations that provide a coherent framework for interpretation. These include the nature and perishability of the goods, the size of the shipment, the technical complexity of inspection, the visibility or latency of defects, the professional expertise of the parties, the economic purpose of the contract, the seriousness and consequences of the breach, the possibility of cure or replacement, commercial usage, the parties' communications, and the legitimacy of efforts to preserve the contractual relationship. The apparent diversity of judicially accepted periods should therefore not automatically be characterized as inconsistency. Different outcomes may represent the proper application of the same standard to materially different factual circumstances. Genuine inconsistency arises only when courts confronting comparable factual and commercial conditions apply fundamentally different interpretive criteria. On this basis, the concept of reasonable time should be understood as requiring a court to determine whether the party acted with the degree of speed and diligence that could reasonably be expected from a commercial actor in the same position, taking into account all relevant circumstances of the transaction. Such an approach preserves the flexibility necessary for international trade while also promoting predictability through the gradual development of common judicial factors. It further respects the autonomous character of the CISG by encouraging courts to interpret temporal standards through the Convention's international and commercial logic rather than through rigid domestic deadlines. Ultimately, the judicial construction of reasonable time reflects a balance between flexibility and legal certainty, between the preservation of contractual performance and the protection of the injured party, and between the need for prompt commercial action and the practical realities of complex international transactions.

References

Amissah, R. (1997). Missing Specifications in International Sales: Article 65 of the United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods. *Pace International Law Review*, *9*(1), 239-257.

Charters, A. L. (2004). Specification and the Contractual Relationship: Article 65 of the CISG in the Light of PECL Article 7:105. *Nordic Journal of Commercial Law*(2), 1-7.
DiMatteo, L. A. (2004). The Interpretive Turn in International Sale Law: An Analysis of Fifteen Years of CISG Jurisprudence. *Northwestern Journal of International Law and Business*, *24*, 299-440.
Enderlein, F., & Maskow, D. (1992). *International Sale Law*. Oceana Publications.
Katouzian, N. (2025). *Extra-Contractual Obligations: Civil Liability* (Vol. 1). Ganj-e Danesh.
Murray, J. E., Jr. (1998). The Neglect of the CISG: A Workable Solution. *Journal of Law and Commerce*, *17*, 365-379.
Norouzi, A. A. (2023). *Recent Developments in Contract and Obligations Law*. Jangal Publications.
Quinn, J. P. (2004). The Interpretation and Application of the United Nations Convention on Contracts for the International Sale of Goods. *International Trade and Business Law*(9), 221-243.
Rasekh, H. (2023). *Obligations of the seller and buyer in the contract of sale* Ibn Sina University].
Saeidi, N., & Mostafavi, S. (2023). Determining Whether Property Is Fungible or Non-Fungible in Contractual and Non-Contractual Obligations. *Journal of Law and Studies*.
Safaei, S. H. (2023). *Civil Law: Obligations and Contracts* (New edition ed.). SAMT.
Safai, S. H., & Emami, A. (2024). *Civil Law: Contracts and Obligations*. Mizan Publishing.
Shahidi, M. (2023). *Effects of Contracts and Obligations* (11th ed.).
Shahidi, M. (2024). *Formation of Contracts and Obligations* (18th ed.). Majd.